

Critique of Firestone's View on Incompatibilities in the Quranic Teachings of Jihad

Maryam Velayati¹

Mohammad Ali Tabatabaei²

Reuven Firestone, the American Islamist, is one of the Western scholars with a sympathetic approach to Islam. Among his main interests is just war in Abrahamic religions. This paper aims to review his thesis on the process of legislation of jihad in the Qur'an. He holds the view that Muslim Jurisprudents have developed a later evolutionary theory on this issue and attributed it to the Qur'an to solve the problem of disparity between the Qurānic verses on war. In contrast to this traditional view, Firestone suggests an inventive scenario which indicates that opposed Qur'anic verses on war refer to opposing groups in early Muslim society. This contribution tries to show the weak-points in Firestone's presuppositions, sources and methods of analysis.

Keywords: Reuven Firestone, Orientalist Critique, Jihad, Evolutionary theory of War.

¹. Assistant Professor of Quran and Hadith University, Tehran. (Responsible Author)
mvelayati7@gmail.com

². Member of the Quranic and Hadith Research, Ahlul-Bayt Interpretation Institute (AS), Qom.
mataba2003@gmail.com

نقد دیدگاه فایرستون درباره ناسازگاری در آموزه‌های قرآنی جهاد

مریم ولایتی*

محمدعلی طباطبایی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۶

چکیده

رئوون فایرستون (*Reuven Firestone*)، قرآن‌پژوه آمریکایی، از جمله محققان غربی است که نگاهی همدلانه به سنت دینی مسلمانان دارد. اندیشه‌اش نه تنها تندروانه نیست، بلکه اصلاحی و تقریب‌گرایانه است. وی همچنین در موضوعات خاص همچون جنگ و جهاد کار کرده است. نقد اصلی فایرستون در مقاله‌اش تحت عنوان «ناسازگاری در آموزه‌های قرآنی جنگ و راهکارهای حل آن؛ ارزیابی مجدد یک مسئله‌ی کهن» به «نظریه‌ی تکاملی جنگ» است. وی این نظریه را سناریویی برساخته‌ی فقیهان مسلمان می‌داند که مستلزم یکپارچه بودن رأی تمامی افراد و گروه‌های جامعه‌ی صدر اسلام در مسئله‌ی جنگ است؛ درحالی‌که از نگاه فایرستون، آیات قرآن، روایات تفسیری و متفولات سیره، شواهد بسیاری در تناقض با این سناریو را ارائه کرده و نشان می‌دهد که همه‌ی افراد جامعه در مسئله‌ی جنگ با یکدیگر متحد و یک‌صدا نبوده‌اند. در این پژوهش سعی شده تا بر اساس مقاله‌ی یادشده، ابتدا نگاه فایرستون به «تئوری تکاملی جنگ» تبیین، و سپس بر اساس مستندات تفسیری و روایی، نقاط ضعف و قوت آن ارزیابی شود.

واژگان کلیدی

رئوون فایرستون، نقد مستشرقین، جهاد، نظریه تکاملی جنگ.

* mvelayati7@gmail.com

* استادیار دانشگاه قرآن و حدیث، پردیس تهران (نویسنده مسئول)

** mataba2003@gmail.com

** عضو پژوهشگاه قرآن و حدیث قم، پژوهشکده تفسیر اهل بیت (ع)

• توضیح نویسندگان: از استاد محترم جناب آقای دکتر احمد غلامعلی که نسخه اصلی اثر را در اختیار نهادند و همچنین استاد ارجمند آقای دکتر علی راد به خاطر راهنمایی‌های ارزنده‌شان، کمال تشکر و قدردانی خود را اعلام می‌داریم.

طرح مسئله

توجه به موضوع جهاد در اسلام نزد عالمان مسلمان پیشینه‌ای کهن دارد. امروزه پژوهشگران غربی نیز به این مسئله توجه جدی نشان داده‌اند. رئون فایرستون، قرآن‌پژوه آمریکایی از کسانی است که آثار متعددی در این زمینه دارد و نظریه‌ی مشخصی را در این خصوص ابراز کرده است. وی ابتدا به سال ۱۹۹۶ ضمن مقاله‌ای نسبتاً مفصل^۱ به مفهوم جنگ مقدس در کتاب مقدس و قرآن پرداخت و سپس در سال ۱۹۹۷ مقاله‌ای دیگر با عنوان «ناسازگاری در آموزه‌های قرآنی جنگ و راهکارهای حل آن؛ ارزیابی مجدد یک مسئله‌ی کهن» را منتشر کرد^۲ و در آن جا به تبیین نظریه‌ی خود در خصوص جنگ در اسلام پرداخت.

فایرستون دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۹۹ کتابی نوشت^۳ و در آن جا نیز موضوع جنگ در اسلام را به شکل تفصیلی‌تر دنبال کرد، با این توضیح که یکی از فصول کتاب حاوی مطالب همان مقاله‌ی ۱۹۹۷ بود. از آنجا که مقاله‌ی مذکور دربردارنده‌ی اصل نظریه اوست و به طور خاص به تبیین آن پرداخته، در اینجا همان را مبنا قرار داده و البته گاهی به مناسبت سایر آثار او را نیز مورد توجه قرار می‌دهیم.

مقاله‌ی فایرستون حاوی سه بخش کلی است. فایرستون در دو بخش نخست ادعا می‌کند که مراجع تفسیری کهن، درباره‌ی سبب نزول و نسخ آیات مربوط به جنگ به شدت با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ لذا بعدها آثار فقهی کوشیده‌اند دیدگاه اسلامی راجع به جنگ را استاندارد کرده و تنها دیدگاه‌های کمی متفاوت مربوط به مکتب‌های مختلف فقهی را نگاه دارند؛ اما این تحول متأخر، آن ناسازگاری متقدم را از بین نبرد (Firestone, 1997, p.4).

مهم‌ترین نمودهای ناسازواری از نگاه فایرستون وجود اختلاف در تاریخ‌گذاری آیات میان مفسران، عدم سازگاری آن‌ها با وقایع عصر رسالت و نیز ناسازگاری آن‌ها با تحلیل‌هایی است که در خصوص تاریخ‌گذاری آیات به چشم می‌خورد. بدنه‌ی اصلی مقاله که با بخش سوم آن آغاز می‌گردد، در خصوص «سیر قانون‌گذاری قرآن در ارتباط با جنگ»^۴ از نگاه فقیهان مسلمان در قالب چهار مرحله و مبتنی بر نه آیه است.

فایرستون در این بخش با گزینش نه آیه از آیات قرآن که، بنا به ادعای او، کلیدی و محوری بوده و در اغلب متون فقهی بدان استناد شده، بحث خود را آغاز نموده و سعی دارد تفسیر این آیات را از منابع اولیه بیابد. مراحل پیاپی سیر یادشده بدین قرار است:

- مرحله‌ی نخست: عدم مواجهه و رویارویی (حجر: ۹۴-۹۵ و نحل: ۱۲۵)؛
- مرحله‌ی دوم: جواز جنگ دفاعی (حج: ۳۹ و ۴۰ و بقره: ۱۹۰)؛

- مرحله‌ی سوم: جواز جنگ ابتدایی، با حفظ حرمت قوانین عرب در خصوص جنگ (بقره: ۱۹۱ و ۲۱۷)؛
- مرحله‌ی چهارم: فرمان مطلق برای جنگ با مشرکان و کافران (بقره: ۲۱۶ و توبه: ۵ و ۲۹).

فایرستون در بخش جمع‌بندی مجدداً بر مسئله‌ی ناسازگاری آیات قرآن در خصوص جنگ تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که عدم انسجام یادشده به گونه‌ای است که با طرح نظریه‌ی تکاملی نیز، که از نگاه او سناریوی برساخته‌ی فقیهان مسلمان است، مشکل حل نخواهد شد؛ زیرا موارد ناسازگاری و تعارض میان آیات نه‌گانه و تاریخ‌گذاری آن‌ها با مراحل چهارگانه متعدد و بسیار است.

به بیان دیگر، وی معتقد است اگر جنگ را به عنوان نموداری خطی فرض کنیم، تک‌تک این آیات نمی‌تواند به عنوان نقاط تشکیل‌دهنده‌ی این نمودار و کاملاً منطبق با آن در نظر گرفته شود و لذا نتیجه می‌گیرد که تشریح آیات جنگ مبتنی بر یک سیر تکاملی نبوده و بلکه نماینده‌ی گروه‌های معارضی است که هم‌زمان در جامعه‌ی صدر اسلام می‌زیسته‌اند و به تدریج گروه‌های جنگ‌طلب بر فرقه‌های صلح‌طلب غلبه کرده‌اند. او معتقد است بر مبنای بازخوانشی از نگاه‌های موجود در این زمینه، با قاطعیت می‌توان گفت جامعه‌ی مسلمان هیچ‌گاه در موضوع مبارزه و جنگ یکدست و متحد نبوده؛ بلکه شامل احزاب و دسته‌بندی‌های متعدد با رویکردهای متفاوت بوده و خود آیات قرآن نیز به این احزاب و گروه‌های متعدد در جامعه اشاره دارد.^۵

او هم‌چنین معتقد است نگاه بسیار تهاجمی که با سنت تأیید شده^۶ در حقیقت همان رویکرد گروه جنگ‌طلب است که بر گروه صلح‌طلب غلبه کرده و هر یک در تأیید آرای خود به آیات متفاوتی از قرآن استناد کرده‌اند.^۷ وی در مقاله‌ی خود در راستای اثبات این مدعا، یعنی غلبه‌ی دیدگاه مبتنی بر خشونت و عمدتاً نادیده گرفتن رویکرد صلح‌طلبانه اسلام در طول تاریخ، سعی دارد شواهد متعددی را از لابه‌لای متون تفسیری و هم‌چنین آیات قرآنی بیابد و صحت آن‌ها را اثبات نماید.

با اینکه زمانی نسبتاً طولانی از طرح این نظریه می‌گذرد، هنوز مطلب منسجمی در نقد کلیات و جزئیات دعاوی فایرستون در این موضوع منتشر نشده و تنها گاهی اشاراتی کوتاه و گذرا به برخی نقاط ضعف آن در برخی منابع مربوط به موضوع جهاد دیده می‌شود. این نوشتار در پی آن است که با تبیین ابعاد مختلف این نظریه و بررسی و نقد مبانی، منابع و تحلیل‌ها نشان دهد که چرا نظریه‌ی فایرستون به لحاظ علمی قابل پذیرش نیست.

۱. ارزیابی نظریه‌ی فایرستون

آثار فایرستون، نشان از تتبع و تسلط وی به منابع دارد؛ اما در این مقاله به نظر می‌رسد حجم عظیمی از آراء را گردآوری کرده، بی‌آنکه لزوماً تحلیل قوی‌ای ارائه دهد. در اینجا قصد داریم نظریه‌ی وی را در سه محور کلی به شرح زیر تبیین و ارزیابی نماییم:

۱-۱. ارزیابی مبانی

همان‌طور که می‌دانیم در فضای آکادمیک غرب، دو مبنای رایج سنتی و تجدیدنظرطلب در مواجهه با منابع اسلامی وجود دارد؛ افرادی همچون ونزبرو و ریپین به تبعیت از نگاه شکاکانه‌ی گلدتسیهر و ساخت که برای نخستین بار در اصالت منابع اسلامی تشکیک نمودند، در صحت و اعتبار روایات و گزارش‌های مکتوب تاریخی و حتی قرآن تردید کرده و آن‌ها را منبعی مناسب برای تاریخ‌گذاری متون کهن اسلامی به شمار نمی‌آورند.

مهم‌ترین نظریه‌ی ونزبرو که در کتاب معروفش تحت عنوان *مطالعات قرآنی* بازتاب یافته، عدم تثبیت نهایی متن قرآن پیش از قرن سوم است (ر.ک: نیلساز، ۱۳۹۱، ص ۱۹۰) و همه‌ی تحلیل‌های او مبتنی بر همین پیش‌فرض است که تثبیت نهایی یادشده و هم‌چنین نقشی که در پیدایش و شکل‌گیری جامعه اسلامی داشته مشابه روندی بوده که کتاب مقدس یهودیان از سنت شفاهی تا تدوین به خود دیده است.

شواهد و قرائن نشان می‌دهد فایرستون در نظر پیرو جریان تجدیدنظرطلب و در عمل تابع رویکرد سنتی است. همین مسئله سبب شده وی در عین بی‌اعتمادی به منابع سنتی، خود در مواردی بدان استناد ورزد (Firestone, 1999, p.70). اشاره به تأخیر ۱۵۰ ساله در کتابت نگاشته‌های اسلامی (در مقاله ۱۹۹۷ منظور فایرستون از نگاشته‌های اسلامی، به‌طور خاص نگاشته‌های تفسیری، مبتنی بر روایات نسخ و اسباب نزول است (Firestone, 1997, p.3) و هم‌چنین تشکیک در نگاه سنتی به مسئله‌ی اسباب نزول و نسخ^۸ و هم‌چنین ناکارآمد دانستن این دو ژانر تفسیری در رفع تناقضات درونی آیات از نمودهای گرایش وی به رویکرد تجدیدنظرطلبانه است (Firestone, 1997, p.3).^۹

دلیل ناکارآمدی همه‌ی ژانرهای تفسیری از جمله اسباب نزول و نسخ از نگاه فایرستون این است که بنا به باور وی موفقیت این گونه‌های تفسیری مبتنی بر دو پیش‌فرض اثبات نشده‌ی اسلامی است که تنها توسط خود مسلمانان تلقی به قبول شده است؛ یکی: نزول مستمر

قرآن در طول ۲۲ سال، و دیگری انتظار محمد(ص) برای نزول وحی جدید جهت حلّ پیشامدهای مهم (اسباب نزول)^{۱۰}. وی سپس نتیجه می‌گیرد که اطلاعات موجود در منابع سنتی برگرفته از سنت شفاهی و ساخته‌وپرداخته‌ی عالمان دوره‌های بعدی است. با این مقدمه، اکنون به سراغ تحلیل و ارزیابی مبنای فایرستون و تبعات ناشی از روشن نبودن ابعاد آن می‌رویم.

چنان‌که گذشت فایرستون در عمل پیرو مبنای تجدیدنظرطلبانه‌ی خود نیست. در بخش ارزیابی روش و تحلیل‌ها، به‌طور مشخص به برخی از مهم‌ترین نمودهای تناقض در اعمال روش بر اساس مبانی، خواهیم پرداخت؛ اما در اینجا ذکر یک نکته بسیار مهم و ضروری است و آن این‌که به جهت ابهام در مبنا، در دو مطلب دیگر نیز ابهام و تردید به وجود آمده و آن نگاه فایرستون به تاریخ تدوین قرآن و همچنین جامعان و گردآوردندگان آن است. به عبارت دیگر مشخص نیست که آیا فایرستون طول مدت تدوین قرآن را ۲۲ سال می‌داند، یا دو قرن؟ همچنین مشخص نیست که از نگاه او جامعان و گردآوردندگان قرآن واقعاً چه کسانی هستند؟

اهمیت این موضوع به گونه‌ای است که خود، سبب طرح احتمالات و سناریوهای مختلف می‌شود؛ از جمله این‌که نزول آیات قرآن به‌طور غیر تکاملی بوده و بعدها هریک از گروه‌های رقیب به آیات متناسب با دیدگاه‌های خود تمسک کرده‌اند و یا این‌که قرآن فاقد یک پدیدآورنده‌ی واحد بوده و ترکیبی از آیات و سوره‌های ساخته‌شده توسط گروه‌های رقیب در جریان فتوحات است که به تدریج تبدیل به متن مقدس شده است.

تشکیک‌های فایرستون^{۱۱} نسبت به مبانی سنتی اسلامی بدون اعلام نظر قطعی و صریح، عامل مهمی برای طرح این پرسش‌هاست. وی در مواردی تلاش کرده نشان دهد نگاه وی در موضوع تاریخ تدوین قرآن به‌اندازه‌ی ونزبرو و تا آن حدّ شکاکانه نیست؛ هرچند در این‌گونه موارد باز به‌طور دقیق و مشخص نظر نهایی خود را بیان نکرده است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد الگوی فایرستون در گرایش به تعدد مؤلفان متن قرآنی، احتمالاً بایبل‌پژوه معرف قرن بیستم، یعنی مورتون اسمیت^{۱۲} است. این احتمال از سخن فایرستون در انتهای مقاله، جایی که دخیل بودن فرقه‌های معارض را در شکل‌گیری آیات متناقض در زمینه جنگ مطرح می‌کند، قابل استنباط است. (Firestone, 1997, p.17).

با شواهدی که گذشت انتظار می‌رود مجموعه تحلیل‌های فایرستون در سرتاسر مقاله مبتنی بر پیش‌فرض‌های تجدیدنظرطلبانه باشد؛ درحالی‌که در قسمت نقد روش و تحلیل‌ها نشان خواهیم دید که بیشتر تحلیل‌های او مبتنی بر همان پیش‌فرض‌های سنتی است؛ بنابراین در این خصوص که فایرستون در واقع یک محقق سنت‌گراست و یا تجدیدنظرطلب نمی‌توان

با قاطعیت نظر داد و این خود نقدی اساسی به مبانی و پیش فرض‌های این قرآن‌پژوه معاصر به شمار می‌آید.

به بیان دیگر اشکال اساسی کار فایرستون انتخاب پیش فرض‌های «متناقض» است نه صرفاً «تلفیق» روش‌های سنتی و مدرن، و از همین روست که وی در موارد متعدد به جهت پیش فرض‌های متناقضی که دارد سر از «خلط» دو روش مدرن و سنتی درآورده و سبب شده با یک عملکرد گزینشی به مقصود نهایی خود دست یابد. واضح است که این مسئله با استفاده‌ی هم‌زمان یک پژوهشگر از روش‌های موجود در رویکردهای سنتی و مدرن با تفکیک مرزهای آن دو از یکدیگر کاملاً متفاوت است.

از نقد جدی یادشده که بگذریم، انتقاد دیگر به فایرستون، به فرض پذیرش تجدیدنظرطلب بودن وی، تبعیت از ونزبرو و مورتون اسمیت در مسئله‌ی تاریخ تدوین قرآن است که این مسئله با موانع متعدد روبرو است. نقدهای واردشده به نظریه ونزبرو جای هیچ تردیدی باقی نگذاشته که تاریخ تدوین قرآن مرتبط با سده‌ی نخست هجری بوده و نه قرن دوم؛ هرچند هنوز درباره‌ی تاریخ دقیق آن میان محققان غربی اختلاف نظر وجود دارد.

در خصوص پایبندی به نظریه‌ی مورتون اسمیت نیز، مانع بزرگ‌تری وجود دارد. گذشته از آن‌که این نظریه در میان بایبل‌پژوهان نیز با نقدهای جدی مواجه شده^۳، در فضای مطالعات قرآنی اساساً قابل طرح نیست؛ چراکه در خصوص تاریخ تدوین بایبل در میان محققان غربی این اجماع وجود دارد که متن فعلی، طی چندین قرن و توسط نویسندگان و ویراستاران متعدد تولید شده و این در حالی است که در فضای مطالعات قرآنی، حتی از جانب تجدیدنظرطلبان نیز، کسی نظریه‌ی چندمنبعی بودن قرآن را مطرح نکرده، چه رسد به آنکه این موضوع آن‌چنان مورد اجماع باشد که مبنای طرح نظریه‌ای در خصوص تکامل آموزه‌ی جهاد در قرآن واقع شود؛ بنابراین تا آنجا که به مبانی و پیش فرض‌های فایرستون مربوط می‌شود، اساساً نظریه‌ی او در خصوص چگونگی پیدایش آموزه‌ی جهاد در متون قرآنی یکسره با تردید روبرو است.

۲-۱. ارزیابی منابع

نوشتار فایرستون در مقایسه با برخی از نظایر غربی خود^۴ دارای دو نقص بسیار عمده است؛ یکی اکتفا به منابع معاصر برای ارائه‌ی دیدگاه کهن اسلامی در خصوص جنگ، و هم‌چنین ضعف و قلت سایر منابع اسلامی. بررسی دقیق منابع فایرستون نشان می‌دهد مستند اصلی وی در تبیین «تئوری تکاملی جنگ» نزد فقیهان مسلمان، منبعی متأخر و البته مهم با عنوان *اثر الحرب فی الفقه الاسلامی؛ دراسة فقهیة مقارنة* از وهبه الزحیلی^۵ است.

او هم‌چنین به کتاب رادولف پیترز با نام *اسلام و استعمار*؛ دکترین جهاد در عصر حاضر نیز ارجاع داده است. ظاهراً فایرستون بر مبنای منابع ذکرشده در همین دو کتاب ادعا می‌کند که سیر یادشده بر مبنای تکامل مفهومی مفروض در آثار فقهی اهل سنت است و لذا عنوان «تئوری تکاملی جنگ» را بر آن می‌نهد؛ اما کاملاً پیداست که خود مراجعه‌ی مستقیم به این منابع و نیز سایر منابع کهن نداشته^{۱۶} و گرنه از آن‌ها یاد می‌کرد.

مراجعه به دو کتاب یادشده و بررسی منابع آن‌ها می‌تواند تا اندازه‌ای روشنگر برخی ابهامات در زمینه‌ی چینش مباحث فایرستون بر اساس نه‌آیه یادشده باشد. زحیلی به منابعی هم چون *زاد المعاد ابن قیم جوزیه، السیاسة الشرعية ابن تیمیه* (م ۷۲۸) و *تاریخ الفقه الاسلامی* علی حسن عبدالقادر ارجاع داده است که به‌استثنای کتاب آخر (معاصر)، پیشینه‌ی دو منبع دیگر به سده‌های هفتم و هشتم هجری بازمی‌گردد و همین مسئله لزوم فحص از منابع متقدم‌تر را نشان می‌دهد؛ با مراجعه به کتاب پیترز می‌توان منابع متقدم‌تری را به عنوان سند مورد اتکای نظریه‌ی یادشده توسط فایرستون یافت.

منبع	مرحله اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم
کتاب الجهاد ابن مبارک	فاقد سیر				بقره: ۲۱۶ (کراهت از جنگ)	
السير الكبير شیبانی			بقره: ۱۹۱+ توبه: ۳۶ (دفاعی)		توبه: ۱۲۳ بقره: ۱۹۰ توبه: ۲۹ حج: ۷۸ (ابتدایی)	
کتاب الام شافعی	مبتداً التنزیل حجر: ۹۴	الاذن بالحجره	(اباحه) حج: ۳۹ و ۴۰ بقره: ۱۹۰	فرض الهجره	(وجوب) بقره: ۲۱۶	
سرخسی (شرح شیبانی) شرح السير الكبير	تبلیغ الرساله و الاعراض عن المشركين حجر: ۹۴ حجر: ۸۵	المجادله بالاحسن نحل: ۱۲۵ عنکبوت: ۴۶	اذن بالقتال حج: ۳۹ (دفاعی)	توبه: ۵ (ابتدایی)	أمرُوا بِالْقِتَالِ مُطْلَقًا بقره: ۲۴۴	
السیاسة الشرعیه ابن تیمیه	عدم جواز قتال		حتی هاجر الی المدينه		اوجب عليهم القتال بقره: ۲۱۶	توبه: ۲۴ حجرات: ۱۵ محمد ۲۰

۲۱			حج: ۳۹- ۴۱			
ثم امره بقتال اهل الكتاب كلهم حتى يسلموا او يعطوا الجزية	ثم امره بقتال جميع من لم يسلم من العرب من قاتله او كف عن قتاله الا من عاهده	بقره: ۲۱۷	(دفاعی)	ابتدای بعثت الدعوه بغير قتال و لا الجزیه تبلیغ علنی پس از ۳ سال دعوت مخفیانه حجر: ۹۴	زاد المعاد ابن قیم جوزیه	
أمرنا به مطلقا بقره: ۲۴۴	أمرنا به بشرط انسلاخ الأشهر الحرم توبه: ۵		اذن به قتال حج: ۳۹ (دفاعی) بقره: ۱۹۱	المجادله بالاحسن نحل: ۱۲۵	التبلیغ والإعراض حجر: ۹۴	ابن عابدین رد المختار
جواز جنگ ابتدایی بقره: ۲۱۶ توبه: ۵ توبه: ۲۹			اذن به قتال حج: ۳۹ (دفاعی) بقره: ۱۹۰	جدال احسن نحل: ۱۲۵	اعراض و عدم رویارویی حجر: ۹۴	کتاب پیترز
امر به قتال به طور مطلق توبه: ۴۱ توبه: ۳۶	وكان القتال محرم ما فی الأشهر الحرم بقره: ۲۱۷		اذن جنگ دفاعی پس از هجرت به مدینه حج: ۳۹- ۴۰		(نهی از قتال) حجر: ۸۵ حجر: ۹۲-۹۴ نحل: ۱۲۵	کتاب زحیلی
امر به قتال مطلق بقره: ۲۱۶ توبه: ۵ و ۲۹	جواز ابتدایی با حفظ حرمت ماه حرام بقره: ۱۹۱ و ۲۱۷		جواز جنگ دفاعی حج: ۳۹ و ۴۰ بقره: ۱۹۰		عدم رویارویی و جدال احسن حجر: ۹۴-۹۵ نحل: ۱۲۵	فرضیه فایرستون

جدول بالا نشان می‌دهد فایرستون مراحل چینش خود را از زحیلی، و آیات مورد استناد را از پیترز اخذ کرده است. دقت در متن روایی شیبانی^{۱۷} و توضیحات ذیل آن بیانگر آن است که این چینش در واقع از سرخسی یعنی شارح کتاب است و نه از شیبانی و این به معنای احتمال تعلق پیشینه‌ی چنین سیری به سده‌ی پنجم و نه زودتر از آن است و لذا می‌توان گفت هرچند نظریه‌ی تکاملی جنگ که از سوی فایرستون اظهار شده، در ضدیت با مستندات کتب فقهی نیست و بن‌مایه‌های چهار مرحله‌ای بودن سیر یادشده را می‌توان در کلام فقیهان متقدم یافت؛ اما این پرسش هم چنان وجود دارد که منبع دقیق فایرستون در چینش یادشده واقعاً کدامین منبع بوده و به چه دلیل به یک منبع کهن به‌طور خاص ارجاع نداده است؟

با بررسی‌های بیشتر این احتمال تقویت می‌شود که فایرستون اولاً با تکیه بر منابع متأخر، نخواستگاره‌ی جهاد را ذیل پارادایم‌های مختلف ببیند. این در حالی است که با توجه به همین منابع محدود که ارجاعات زحیلی و پیترز را تشکیل داده‌اند، می‌توان انگاره‌ی جهاد را در قرون نخست هجری پدیده‌ای طفیلی و حاشیه‌ای در موضوع تاریخ زندگی پیامبر به شمار آورد.

آنچه در سده‌های نخستین اصل است، نوع رابطه میان پیامبر(ص) و مخالفان و چگونگی درگیری ایشان در موضوع «ایمان به خدا و پیامبر(ص)»^{۱۸} است که در نهایت مؤلفه‌ی هجرت وارد داستان می‌شود و به همین دلیل است که در کتاب الام شافعی چینشی با این محوریت به تصویر کشیده شده است؛ اما در گفتمان‌های دوره‌های بعد به‌ویژه در سده‌های سوم و چهارم هجری (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۶۷، ج ۱۹، ص ۲۳)، انگاره‌ی جهاد تبدیل به اصل شده و کم‌کم سیری تکاملی برای آن پیشنهاد می‌شود.

مطلب دوم در خصوص نحوه و چگونگی گزینش آیات است. به نظر می‌رسد فایرستون تعمداً آیاتی را انتخاب کرده که با مناقشه در آن‌ها نشان دهد این آیات و روایات تفسیری ذیل آن‌ها، لزوماً بیانگر نمودار خطی تئوری تکاملی جنگ نیست؛ بلکه اثباتگر چندصدایی بودن جامعه‌ی صدر اسلام در این موضوع است؛ به‌طوری‌که هر یک در تأیید آرای خود به آیه‌ای متناسب با آن استناد کرده‌اند (Firestone, 1997, p.2). این موضوع، که نقد اصلی فایرستون به نظریه‌ی تئوری تکاملی است، در بخش روش‌ها و تحلیل‌ها به‌تفصیل بررسی خواهد شد.

در خصوص کاستی دوم یعنی ضعف و قلت منابع نیز می‌توان گفت فایرستون گذشته از آن‌که در انتساب نظریه چهارمرحله‌ای به سنت اسلامی تنها به دو منبع متأخر اتکا کرده، در سایر تحلیل‌هایش نیز ارجاع وسیع و گسترده به منابع اسلامی کهن ندارد. این نقیصه به‌ویژه در زمینه منابع وی در خصوص اسباب نزول (واحدی) و نسخ (نحاس + ابن جوزی) مشهود

است. منابع مربوط به تفسیر (ابن کثیر، مقاتل و مجاهد، تنویر المقباس، طبری)، فقه^{۱۹} و سیره (طبری) نیز همین‌گونه است.

او هم‌چنین به منابع اهل سنت اکتفا کرده و از منابع شیعی غفلت نموده، در تنها موردی که از طبری و نقل قول وی از فقیهان شیعی یاد کرده باز به یک منبع دست‌دوم شیعی، و نه دست‌اول، ارجاع داده است (Firestone, 1997, p.11, n.61). نکته‌ی دیگر آن‌که در میان همین منابع سنی، ارجاع به منابع کهن فقهی نمود چندانی ندارد و از همه مهم‌تر این‌که همین منابع محدود نیز، به‌صورت گزینشی و در جهت تقویت نگاه فایرستون مورد استفاده واقع شده است.

از میان مواردی که در آن‌ها به‌روشنی از دیدگاه عالمان شیعه غفلت شده می‌توان به این مثال‌ها اشاره کرد؛

الف) فایرستون ذیل مرحله‌ی جواز جنگ دفاعی (حج: ۳۹)، اشاره می‌کند که از نگاه مفسران تا پیش از نزول این آیه ممنوعیتی جدی در نهی از جنگ وجود داشته و به تعدادی از مفسران اهل سنت نیز ارجاع می‌دهد، بدون آن‌که از روایات شیعی یا اقوال مفسران شیعی در تأیید این مطلب یاد کند (برخی از اقوال مفسران شیعی را می‌توان در تفاسیر زیر پی گرفت: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۸۴).

ب) در انتهای بخش مربوط به آیات جنگ دفاعی نیز، فایرستون از قضاوت نهایی و قاطعانه درباره‌ی آیه ۱۹۰ سوره بقره خودداری و به این نکته تصریح می‌کند که ما نیز بدون دست‌یابی به مؤیدات بیشتر همچون مفسران مسلمان سنتی، باید همچنان از مقصود اصلی آیه نامطمئن باشیم. این درحالی است که این مسئله در منابع شیعی به‌خوبی تبیین شده است. البته بخش نخست سخن او یعنی ارتباط نداشتن با ماجرای حدیبیه مورد تأیید منابع شیعی نیز هست؛ اما عدم ارتباط آن با جنگ دفاعی، قابل‌پذیرش نیست و تعدادی از مفسران شیعی و حتی اهل سنت، به‌صراحت آن را مرتبط با جنگ دفاعی و جواز آن دانسته و اقوال مفسران صحابه و تابعان که بر مصادیق «یقاتلون» متمرکز شده و از پیام اصلی آیه دور مانده‌اند را نادرست خوانده‌اند (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۰).

ج) فایرستون هم‌چنین درباره‌ی سبب نزول آیه‌ی ۲۱۷ سوره‌ی بقره معتقد است این سبب نزول عموماً مورد تأیید قرار گرفته، حال آن‌که باید گفت این اظهارنظر منطبق با نگاه عالمان اهل سنت است و تفاسیر شیعه، با وجود نقل سبب نزول یادشده، همواره نگاهی تردیدآمیز و نقادانه بدان داشته‌اند.^{۲۰}

۳-۱. ارزیابی روش فایرستون و تحلیل‌های او

مهم‌ترین نقد روشی به فایرستون، اختلاط بی‌ضابطه‌ی روش‌ها و تحلیل‌های سنتی با روش‌ها و تحلیل‌های مدرن است. در سرتاسر مقاله روشن نیست که آیا او مرزی میان این دو گونه روشی قائل شده و یا خیر. روشن‌ترین نمود این اختلاط را می‌توان در نقد مرحله‌ی دوم از مراحل چهارگانه‌ی سیر تکاملی مشاهده کرد. فایرستون ارتباط آیه‌ی ۱۹۰ سوره بقره با مرحله‌ی جواز جنگ دفاعی را به نقد کشیده است.^{۲۱}

دو اشکال عمده به فایرستون در اینجا وارد است: یکی در مرحله‌ی طرح مدعا و دیگری نقد آن. فایرستون با استناد به واحدی و استناد وی به روایتی معتبر از ابن عباس و نیز تفسیری که مفسران مسلمان از این آیه ارائه داده‌اند، ارتباط این آیه با مرحله‌ی یادشده را زیر سؤال برده و آن را مرتبط با سال ششم هجری و صلح حدیبیه می‌داند و نیز متذکر می‌شود که ربط دادن آیه‌ی ۱۹۰ به صلح حدیبیه توسط مفسران تنها به سبب آیه‌ی بعدی است و لذا وجه ارتباط این دو، موضوعی است و نه تاریخی. از نگاه فایرستون، محققان سنتی و معاصر نیز بین این دو ارتباطی را لحاظ نکرده و آن دو را به یکدیگر پیوند نداده‌اند (Firestone, 1997, p.8).

برای نشان دادن خطای روشی فایرستون، مخاطب را به منابع جدول بالا ارجاع می‌دهیم که نشان می‌دهد ربط دادن این آیه به این مرحله در واقع ابتکار شخص پیترز است که احتمالاً ناشی از برداشت شخصی خود او از محتوای آیه بوده و نه مبتنی بر آنچه منابع سنتی درباره‌ی تفسیر یا سبب نزول این آیه گفته‌اند؛ بنابراین فایرستون چنانچه به دیدگاه پیترز معترض می‌بود، می‌بایست نقد خود را بر اساس روش‌های نقد متنی بیان می‌کرد و نه بر مبنای منابعی هم چون سبب نزول، سیره و حدیث که، چنان‌که گذشت، نه از دیدگاه خود او معتبرند و نه از نگاه پیترز. در نتیجه روش تحلیل و نقد فایرستون در رد ارتباط این آیه با مرحله جنگ دفاعی، از اساس ناکارآمد و قابل‌خنده است.

ضمن آن‌که ادعای فایرستون به لحاظ محتوایی نیز قابل نقد است؛

اولاً؛ سال نخست هجری را می‌توان به عنوان نقطه عطف در جواز جنگ دفاعی به شمار آورد و این جواز هرگز به معنای حرمت دائمی صلح، پس از آن نیست و لذا هیچ بعید نیست که چندین سال بعد مجدداً مسئله جواز دفاع با آیه‌ی ۱۹۰ سوره بقره ابرام شده باشد، در این صورت آیه‌ی ۱۹۰ کاملاً مرتبط با جواز جنگ دفاعی خواهد بود.

ثانیاً؛ در نظر گرفتن آیه ی ۳۹ سوره ی حج به عنوان یک آیه ی ناسخ، مورد اجماع همگان نبوده و تعداد اندکی علی‌رغم پذیرش جواز جنگ با نزول این آیه، آیات متقدم ناظر به ممنوعیت جنگ را همچنان قابل عمل دانسته‌اند. مشابه اشکال یادشده، در نقد او بر ارتباط میان آیات ۹۴ و ۹۵ سوره ی حجر با مرحله ی اول (عدم رویارویی) نیز وجود دارد. نقدهای فایرستون در اینجا صرفاً مبتنی بر تاریخ‌گذاری آیات توسط بل و بلاشر بر اساس پیش‌فرض‌های سنتی یعنی نزول تدریجی و ۲۲ ساله است (برای آشنایی بیشتر با روش‌های تاریخ‌گذاری بل، بلاشر و دیگر محققان غربی ن.ک: نکونام، ۱۳۸۰، صص ۲۰ به بعد)؛ پیش‌فرض‌هایی که مورد قبول خود فایرستون نیست.

نمود دیگر اتکای فایرستون به منابع اسلامی، استناد وی به روایات سیره است. فایرستون، برخلاف نگاه غالب در میان پژوهشگران غربی، به استقلال حدیث از تفسیر و هم‌چنین ترجیح سیره بر روایات تفسیری اعتقاد دارد و این نشانه‌ی واگرایی او از جبهه‌ی کرونه و ریپین^{۲۲} و هم‌گرایی‌اش با محققانی چون اوری رویین^{۲۳} است. شاهد این موضوع، تصریح خود فایرستون به ترجیح یادشده در اظهارنظرش راجع به روایات تفسیری است^{۲۴}.

چنانچه فرض را بر رویکرد تجدیدنظرطلبانه‌ی فایرستون، دست‌کم در حوزه‌ی نظر، بگیریم انتظار چنین رویکرد سنتی‌ای نمی‌رود و این، چنان‌که گذشت، از نمودهای دیگر موضع‌گیری غیرقطعی و ناصریح فایرستون در تحلیل‌هاست. لحن و ادبیات نگارش فایرستون نیز در مواردی به سنت‌گرایان مسلمان شباهت دارد؛ برای نمونه تحلیل او درباره‌ی منسوخ بودن یا نبودن آیه‌ی ۱۲۵ سوره نحل توسط آیه‌ی سیف بنا به نظر مقاتل، کاملاً شبیه لحن ابن جوزی است (Firestone, 1997, p.6). در مجموع می‌توان گفت این روش فایرستون از چند جهت دارای خدشه است:

۱-۳-۱. روشن نبودن روش تحلیل فایرستون بر مبنای نه آیه

پیش‌تر در بخش مربوط به منابع در خصوص «مرحله‌بندی» سیر تکاملی جنگ از سوی فایرستون سخن گفتیم. در اینجا می‌خواهیم بدانیم مبنای تحدید دامنه‌ی بحث به نه آیه‌ی مشخص توسط فایرستون چه بوده و به چه دلیل گزینش آیات را به یک منبع مشخص و دقیق ارجاع نداده است. ضمن آن‌که وجه ارتباط برخی از این آیات به مراحل مربوطه، مورد تردید است؛ درحالی‌که هیچ توضیحی در این‌گونه موارد از سوی فایرستون ارائه نشده است.

جدول ارائه‌شده در بالا نشان داد که گزینش آیات نه‌گانه و چینش آن‌ها در مراحل چهارگانه در هیچ‌یک از منابع اسلامی، دقیقاً به همین صورت نیامده است و لذا این فرضیه به

ذهن می‌رسد که فایرستون به‌عمد نظریه‌ای ضعیف را بر ساخته و به منابع اسلامی نسبت داده تا بتواند به‌آسانی آن را نقد و رد نموده و راه را برای ارائه‌ی نظریه‌ی جدید خودش هموار سازد. در اینجا به مواردی از ربط دادن‌های نامستند یا ناموجه آیات به مراحل یادشده اشاره خواهیم کرد؛

الف) فایرستون آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی نحل را مرتبط با مرحله‌ی نخست، یعنی عدم مواجهه، دانسته که به نظر می‌رسد هیچ ربطی به آن ندارد و اتفاقاً خود فایرستون به نظر مقاتل در این موضوع اشاره کرده که آیه را مربوط به اهل کتاب دانسته و نه اوایل دوره‌ی مکی و مسئله‌ی عدم رویارویی (Firestone, 1997, p.5).

ب) فایرستون معتقد است مفسران مرحله‌ی عدم رویارویی و جنگ را به آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی نساء «ألم تر الی الذین قبل لهم کفوا ایدیکم» نیز ارجاع داده‌اند و آیات مربوط به مرحله‌ی نخست، تنها منحصر به آیاتی نیست که توسط فایرستون ارائه شده است (Firestone, 1997, p.14, n.83).

ج) اگر دلیل فایرستون بر گزینش آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی نحل، ذکر آن در منابع متقدم باشد، قابل پذیرش نیست؛ چراکه اولاً پیشینه‌ی منابع مورد استناد فایرستون، چنان‌که در ابتدای مقاله گذشت، یک منبع فقهی نه‌چندان متقدم است (سرخسی، قرن ۵) و نه دقیقاً اقوال مفسران صحابی و تابعی که در تفاسیر مأثور و معتبر اهل سنت ذکر شده باشد؛ و دیگر آن‌که ادعای فایرستون دست‌کم یک معارض دارد و آن قول مقاتل است که آن را مربوط به اهل کتاب دانسته و نه مربوط به مرحله‌ی عدم رویارویی (Firestone, 1997, p.6).

د) فایرستون آیه‌ی ۲۱۶ سوره‌ی بقره را نیز مرتبط با مرحله‌ی چهارم یعنی فرمان مطلق برای جنگ دانسته و درعین‌حال تصریح می‌کند که این آیه نه سبب نزول مشخصی دارد و نه ربطی به ناسخ و منسوخ. واقعیت نیز این‌گونه است و به نظر می‌رسد این آیه مربوط به سال دوم هجری و آغاز غزوات پیامبر (ص) باشد و نه لزوماً جنگ‌های ابتدایی. از میان مؤلفان منابع متأخر در خصوص جنگ، تنها پیترز به این آیه اشاره کرده، در منابع متقدم نیز فقط شافعی، ذیل تیتراصل فرض الجهاد، به همراه آیات دیگر، به این آیه ارجاع داده؛ هرچند به‌صراحت آن را مرتبط با فرمان مطلق به قتال ندانسته است. نقل شافعی راجع به نسخ جهاد دفاعی و امر مطلق به جنگ که در مرحله‌ی پیش از اصل فرض الجهاد ذکر شده نیز با تعبیر یقال آمده و منتسب به خود شافعی نیست (شافعی، ۱۴۰۳، ج ۴، صص ۱۶۹-۱۷۰).

نتیجه آن که معلوم نیست مستند کهن فایرستون برای گزینش این آیه چه بوده است. البته این نقد در اصل به پیترز وارد است و در مرحله‌ی بعد به فایرستون؛ این که چرا نسبت به قول پیترز نگاه نقادانه نداشته و بدون مراجعه به منابع کهن، صرفاً از او نقل قول کرده است.

۱-۳-۲. عدم ارائه تعریفی مشخص از ژانر ناسخ و منسوخ در تحلیل‌ها

اجمالاً می‌دانیم که تفاوت نگاه به مفهوم ناسخ در سده‌های نخست و حتی قرن سوم و بعد از آن نیز وجود داشته است. در سده‌های نخستین، گرایش افراطی^{۲۵} به تکثیر آیات مربوط به ناسخ وجود داشته و دلیل آن نیز نوعی رویکرد تفسیری بوده که بعدها با پیشرفت نگاه‌های انتقادی به احادیث، میل به تقلیل آن فزونی یافته و لذا بسیاری از استعمالات این واژه در کلام مفسران متقدم بی‌شک از دایره‌ی ناسخ اصطلاحی خارج است. به نظر می‌رسد فایرستون نیز در موارد متعدد میان ناسخ اصطلاحی و ناسخ به معنای مقید و مخصص خلط کرده و با در نظر گرفتن ناسخ اصطلاحی، به کلی از معنای نخست آن دور شده است.

۱-۳-۳. استناد به سیاق در تاریخ‌گذاری آیات

فایرستون به ارتباط آیات ۹۴ و ۹۵ سوره‌ی حجر با اوایل دوره‌ی بعثت خرده گرفته و نزول آن را با استناد به سیاق، متعلق به اواخر دوره‌ی مکی دانسته و معتقد است استناد به سیاق آیات در اینجا که احتمالاً منظور وی از سیاق، آیه ۹۷ بوده است (Firestone, 1997, p.4) مشروط به پذیرش دو پیش‌فرض است؛ یکی آن‌که ترتیب کنونی آیات مطابق با ترتیب نزول باشد؛ و دوم آن‌که نزول آیات در ارتباط با حوادث عصر پیامبر (ص) بوده باشد. این در حالی است که فایرستون پیش‌تر در چنین پیش‌فرض‌هایی تشکیک کرده بود، بنابراین در این مورد نیز خلط روشی صورت گرفته است (Firestone, 1997, p.6).

انتظار بر این بود که فایرستون در این‌گونه موارد به روش‌های نقد ادبی، که مورد قبول تجدیدنظرطلبانی همچون ونزبرو است متوسل شود، نه آن‌که به سراغ همان روش‌های سنتی برود که مبتنی بر پیش‌فرض‌های مردود از نگاه خود اوست. ضمن آن‌که تشکیک یادشده بحث جدید یا چالش‌برانگیزی را ایجاد نمی‌کند و لذا از اساس باطل است؛ چون تمام دوران مکی از نگاه مسلمانان دوران صلح و سازش است.

۱-۳-۴. گزینشی عمل کردن

تحلیل‌های فایرستون در موارد متعدد به صورت گزینشی ارائه شده است. یکی از نمودهای روشن این شیوه را در نادیده گرفتن تعمدی سخن مخالفان نسخ (که اتفاقاً از مفسران مشهور نیز هستند) می‌توان مشاهده کرد. این نادیده گرفتن به فایرستون کمک خواهد کرد تا نشان دهد نسخ آیات صلح جدی بوده و در نتیجه مسیر اثبات نظریه «اضمحلال فرقه صلح طلب در اوایل ظهور اسلام» را برای وی هموار می‌سازد. در اینجا به برخی از نمونه‌ها و مصادیق اشاره می‌شود:

الف) فایرستون به نقل از نحاس، آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی بقره را یکی از دشوارترین آیات در بحث از ناسخ و منسوخ دانسته که هر یک از طرفین به روایاتی در تأیید دیدگاه خود استناد کرده‌اند. نحاس و حتی طبری، تنها از مجاهد به عنوان منبع روایات عدم نسخ این آیه یاد نموده‌اند (Firestone, 1997, p.13). در این مورد فایرستون از کتاب ابن جوزی، که قول به عدم نسخ را به مجاهد و سایر محققین نسبت داده، و دو حدیث از صحیحین به نقل از ابوهریره و ابن عباس مبنی بر عدم نسخ آیه (ابن جوزی، ۱۴۲۲، صص ۶۷-۶۸)، به وضوح چشم‌پوشی کرده است.

ب) او هم‌چنین ذیل آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی توبه معتقد است آیات مربوط به مدارا با اهل کتاب توسط این آیه نسخ شده؛ این در حالی است که مصحح کتاب نحاس (نحاس، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۵۱۵) آرای بسیاری از قائلان به عدم نسخ آیه‌ی «فاعفوا و اصفحوا» را ذکر کرده؛ اما فایرستون کمترین توجهی به این آراء ندارد.

در مجموع به نظر می‌رسد فایرستون علاقه‌مند به وانمود کردن این مطلب است که همه یا بیشتر مفسران مسلمان به دلیل رویکرد جنگ طلبانه‌شان قائل به نسخ آیات صلح طلبانه بوده‌اند؛ در حالی که این ادعا با واقعیت موجود در منابع تفسیری کهن سازگار نیست. اعتقاد به عدم نسخ آیات صلح طلبانه در آرای تفسیری کسانی همچون نحاس و ابن جوزی به وضوح دیده می‌شود و لذا برخلاف فایرستون که اصرار بر مغلوب و منقرض شدن گروه‌های صلح طلب در عالم اسلام دارد، کمی جست‌وجوی بیشتر در منابع اسلامی خلاف این ادعا را ثابت خواهد کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

رئوون فایرستون در طول مقاله‌ی خود کوشیده است تا نشان دهد مسلمانان از دیرباز قائل به نوعی تئوری تکاملی در خصوص مراحل وجوب جهاد بوده‌اند که این تئوری تکاملی به

دلایل تاریخی قابل دفاع و پذیرش نیست و لذا می‌بایست جایگزین دیگری برای آن یافت. در نقد نظریه فایرستون دیدیم که تئوری تکاملی اساساً به آن صورتی که فایرستون مطرح کرده، قابل انتساب به منابع اسلامی و علی‌الخصوص منابع کهن نیست؛ بلکه این الگو حاصل تلفیق دو الگوی معاصر از دو منبع، یکی اسلامی و دیگری غیراسلامی، است؛ بنابراین دستاویز فایرستون در رد نظریه تکاملی جنگ در اسلام، بیشتر به طرحی جعلی و غیرقابل انتساب به سنت اسلامی می‌ماند تا این‌که بازتاب واقع‌گرایانه‌ای از آن باشد.

به عبارت دیگر، فایرستون دچار مغالطه پهلوان‌پنبه^{۳۶} شده؛ یعنی به‌جای آنکه شکلی مستحکم و منسجم از نظریه‌ی تکاملی جهاد را ارائه کند، به‌عمد یا از سر بی‌اطلاعی، شکلی بسیار ناقص و پراشکال از آن را به عنوان نسخه‌ی عموماً پذیرفته‌شده از این تئوری مطرح ساخته و طبیعی است حمله به چنین طرح پراشکال و ناقصی و در نهایت بطلان آن کار چندان دشواری نخواهد بود.

بررسی‌ها نشان داد فایرستون برای رسیدن به این هدف، یعنی بطلان نظریه، دچار تناقض‌های متعدد به لحاظ مبانی و پیش‌فرض‌ها و هم‌چنین روش تحلیل شده است. چنان‌که گذشت وی پی‌درپی میان دو نگاه سنتی و تجدیدنظرطلبانه خلط نموده و به‌صراحت به بیان موضع خود پرداخته است. نوسان یادشده در سرتاسر تحلیل‌های وی خودنمایی می‌کند، گویا او قصد دارد با این شیوه از تیغ ناقدان بگریزد؛ اگر با استناد به منابع سنتی به وی حمله کردند، خود را تجدیدنظرطلب معرفی کند و هرگاه ناقدان مدرن در برابرش ظاهر شدند، خود را در پشت منابع سنتی پنهان سازد.

در نهایت فایرستون، به قصد ایجاد سازگاری، به طرح ایده‌ای پرداخته که به گمان وی قادر خواهد بود به‌نوعی تفسیری تحمیلی بر نظریه‌ی جهاد در تاریخ صدر اسلام باشد؛ یعنی تطبیق ایده‌ی مورتون اسمیت در خصوص عهد قدیم بر قرآن کریم؛ اما چنان‌که گذشت هرگز نمی‌توان این ایده را تلقی به قبول کرد و قرآن را حاصل نزاع‌های میان گروه‌های مختلف جامعه دانست و نیز نمی‌توان پذیرفت که گروه‌های صلح‌طلب در نهایت به‌واسطه‌ی سلطه‌ی گروه‌های جنگ‌طلب جامعه مغلوب شده‌اند.

سخن اخیر در حقیقت جایگزین فایرستون برای نظریه‌ی مفسران است که معتقد بودند آیات نهی از قتال پیش از آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی حج، به‌منظور جلوگیری از فروپاشی جامعه‌ی ضعیف مسلمانان بوده و نه حاکی از وجود دیدگاه‌های جنگ‌پرهیزانه در جامعه‌ی صدر اسلام که در نهایت نیز منسوخ شد.

اندیشمندان شیعه برخلاف فایرستون تئوری تدریجی را می‌پذیرند، با این تفاوت که مبنای آنها کل آیات مرتبط با جنگ است و نه صرفاً نه آیه یادشده، هرچند در صورت مفروض گرفتن همین آیات نه‌گانه نیز می‌توان بحث را این‌گونه تبیین کرد که این آیات در هر چهار مرحله، به عنوان "نقاط عطف" محسوب می‌شوند که روی هم‌رفته قابلیت ایجاد یک سیر تکاملی را دارند، هرچند که در خلال دوران مکی و مدنی، نقاط فراز و فرود دیگر نیز وجود داشته و این منافاتی با یک سیر در مجموع صعودی ندارد.

با توجه به توضیحاتی که در ضمن مقاله گذشت تشکیک‌های فایرستون و اشکالات وی به آیاتی همچون ۱۹۰ بقره، ۳۹ حج، ۹۴ و ۹۵ حجر به هیچ رو وارد نیست. گروه‌های جنگ‌طلب و تأثیرات ناشی از وجود آنها نیز واقعیتی غیرقابل‌انکار در تاریخ صدر اسلام است؛ اما به نظر می‌رسد مستمسک آنها بیش از آن‌که قرآنی^{۲۷} باشد، روایی^{۲۸} است و ریشه در "سنت محکیه"^{۲۹} دارد.

در مجموع به نظر می‌رسد تحلیل‌های نه‌چندان قوی فایرستون ریشه در اهداف پیشینی او دارد؛ زیرا رویکرد تقریب‌گرایانه‌اش او را وامی‌دارد به‌جای تبعیت از شواهد تاریخی، به دنبال ارائه‌ی چهره‌ای مورد پسند از اسلام برای مخاطب غربی باشد. وی در مجموع، هوادار دین در مقابل بی‌دینی است. به همین دلیل است که در آثارش می‌کوشد به هر طریق که شده تصویری زیبا از دین ارائه دهد (طباطبایی، ۱۳۹۳، سرتاسر مقاله).

یادداشت‌ها

^۱. Firestone, "Conceptions of Holy War in Biblical and Qur'anic Tradition", *Journal of Religious Ethics*

^۲. Firestone, "Disparity and Resolution in the Qur'anic Teachings on War: A Reevaluation of a Traditional Problem", *Journal of Near Eastern Studies*.

^۳. Firestone, *Jihad; the Origin of Holy War in Islam*, New York, Oxford.

^۴. شبیه این چینش که فایرستون گزارش کرده (با اندکی اختلاف) در کتب معاصر اهل سنت نیز دیده می‌شود و بی‌انگیزگی برای تبیین تشریح تدریجی قتال شده است؛ به عنوان نمونه در یکی از این منابع چنین تقسیم‌بندی به چشم می‌خورد: الدعوه الاسلامیه بمکه، تأخیر القتال، التدرج فی مشروعیه القتال شامل الاذن (اذن للذین)، رد العدوان (وقتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعندوا)، القتال لنصره الدین (وقاتلوا المشرکین کافه یا کتب علیکم القتال و هو کره لکم) (محمد منصور، ۱۴۲۶، صص ۷-۱۱).

۵. فایرستون آیه ۹۵ نساء را مثال می زند که از کسانی یاد می کند که از رفتن به جنگ سرباز می زنند و همین افراد در آیات دیگر به عنوان افراد خودخواه و شایسته تنبیه و مجازات معرفی شده اند: بنگرید آیه ۲۱۶ بقره و آیات ۳۸-۳۹ توبه. آیات دیگر بیان می دارد که گروه ها یا افراد مشخصی به جنگ متمایل نبودند بنگرید آیه ۱۶۷ آل عمران، آیه ۷۵ نساء و آیه ۳۸ توبه.

۶. احتمالاً منظور فایرستون روایاتی در این خصوص از جمله روایت امرت أن أقاتل الناس ... است که در میان مسلمانان به عنوان یکی از مستندات جهاد ابتدایی شناخته می شود (نک مقاله: بررسی سندی و دلالتی حدیث «أمرت أن أقاتل الناس...»، قاسم پور و شیرین کار موحد). در این نوشتار هم سند و هم مضمون این روایت مخدوش اعلام شده است. روایت یادشده، جمعی از فقیهان و مفسران را واداشته که حتی تقیید آیات مطلق قرآن راجع به جنگ و جهاد را نیز از کار بیندازند؛ برای نمونه قائلان به صحت این روایت، چنان چه به آیاتی چون «قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا» مواجه شوند، آیه را بواسطه همین روایت منسوخ اعلام می کنند و این در حالی است که واکاوی در اصالت روایت یادشده ما را با تردیدهایی در صحت صدور آن مواجه می سازد و این فرضیه به ذهن می رسد که گویا این سخن به هنگام کشورگشایی های خلفا برای توجیه لشکر کشی های نظامی آنها ساخته شده است (ابن حجر، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۴۵). این کتاب نقدهایی به الفاظ حدیث و نه کلیت آن دارد. نقد کلی به حدیث موردنظر را بنگرید در: (قرضاوی، ۲۰۰۹م، فصل ششم).

۷. به عنوان نمونه گروه های صلح طلب می توانند به آیاتی همچون ۹۴ و ۹۵ حجر یا ۱۲۵ نحل یا تعدادی از آیات دیگر در جهت تأیید طرح ها یا برنامه های خود استناد کنند، هم چنین بنگرید: ۱۰۹ بقره، ۱۳ مانده، ۱۰۶ انعام، ۸۵ حجر، ۴۶ عنکبوت، ۱۵ شوری، و ۳۹ ق، که توسط خود مفسران به عنوان آیاتی که بیانگر اعلان صلح هستند بدانها استناد شده است (p 18, n 101).

۸. Two genres of interpretive literature evolved in the Islamic world which directly or indirectly responded to the problem of possible contradictions in revelation, and they naturally treated a great many issues beyond that of religiously sanctified fighting (Firestone, 1997, p. ۳-۲). When early Muslim scholars found the Qur'anic verses devoid of any contextual information and permeated with inconsistencies on the subject of war, they developed two genres: *asbāb al-nuzūl*, to provide historical contexts for revelations, and *al-nāsiḥ wa al-mansūḥ*, to resolve the problem of seemingly contradictory materials in the Qur'ān. These two genres developed out of the fact that "the actual text of the Qur'ān is of course inviolable" and "the accepted view that the revelations were given serially in accordance with the specific historical unfolding of Muhammad's prophetic career" (Firestone, *Jihād, The Origin of Holy War in Islam*, New York, Oxford, Oxford University Press, 1999, p. 49 و ۱۵۰).

۹. این که مؤلف در کارآمد بودن و اعتبار این دو دسته از روایات تشکیک کرده تا حد زیادی درست است، در مواردی این صحیح است که از تئوری نسخ برای حل مشکل آیات موهوم تعارض استفاده شده و روایات اسباب نزول نیز در موارد بسیاری با تطبیق های نابجا منجر به تجزیه یک آیه یا آیاتی شده که دارای سیاق واحدند و با بطلان سیاق و ایجاد خلل در نظم آیات ما را از فهم مقصود اصلی آیه دور می کند (درباره مشکلات ناشی از اعتماد به روایات سبب نزول نک: حیدر، ۱۴۲۷، صص ۱۰۹-۱۱۱). اما این به معنای عدم اعتماد مطلق به این گونه روایات و شفاهی دانستن همه آنها نیست. تلاش های معاصران در راستای کشف پیوند میان اسباب نزول و واقعیت خارجی بیانگر نقص و ضعف در همین حوزه است (نک: ابوزید، ۱۳۸۰؛ رشید رضا، بی تا، ج ۲، ص ۱۱، ذیل آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ بقره). ابوزید معتقد است ضروری است

پژوهش‌گر روایات و کتب مربوط به اسباب نزول و ناسخ و منسوخ را با نگاهی تاریخی و انتقادی بازخوانی کند تا در دام آن همه توجیه‌ها و تأویل‌های جدلی از این روایات و مکتوبات نیفتد، این مسئله نزد برخی از معاصران شیعه از جمله علامه طباطبایی نیز محل بحث و گفتگوست (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۷۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۷۴).

‘. The success of both of these genres is predicated upon certain principles which are not open to question in Islamic circles. The first is that the Qur'an was revealed serially over a period of some twenty-two years. The second is that Muhammad sought or expected divine revelation in order to respond to the exigencies of specific situations. But these principles are nothing more than assumptions. Both are based on ‘common knowledge’ derived from oral traditions that were eventually reduced to writing in the histories, the official or canonized biography of the Prophet, and formal Qur'anic exegesis. These materials, however, were not established until later (about a century and a half after the death of Muhammad), and we shall observe below how they cannot be relied upon as factual reconstructions of the chronology of revelation (Firestone, 1999, p49).

‘. Perhaps it [canonization of the text of the Qur'an] occurred according to the traditional Islamic chronology. It is also quite likely that it occurred later, although I cannot subscribe to the view of Wansbrough and his school that the Qur'an must be dated as late as the early ninth century (Firestone, Jihād, p. 45. See also p. 138, n. 20).

‘. اسمیت معتقد است در شکل‌گیری متن اولیه عهد قدیم دو فرقه متفاوت از لحاظ عقیدتی (توحیدی/شُرک‌آمیز) و سیاسی (انزواطلب/التقاط‌گرا) سهیم بوده‌اند که در نهایت یکی غالب و دیگری مغلوب می‌شود؛ اما ردپای فرقه مغلوب در مواضعی از عهد قدیم باقی می‌ماند (ن.ک: Smith, 1971). شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد احتمالاً فایرستون تحت تأثیر این نظریه است و تلاش می‌کند آن‌گور را بر قرآن پیاده کند (ن.ک: Firestone, p 17, n 100).

‘. برای مثال ن.ک:

Ingrid Hjelm, *The Samaritans and Early Judaism: A literary analysis*, England: Sheffield Academic Press (2000), pp. 40-1; Albert Pietersma, “Review of *Palestinian Parties and Politics That Shaped the Old Testament* by Morton Smith”, *Journal of Biblical Literature* 91:4 (1972): p. 51. Frank Moore Cross, “A reconstruction of the Judean restoration”, in *Presidential voices: The society of biblical literature in the twentieth century*, edited by James C Vanderkam and Harold W. Attridge, Atlanta: Society of Biblical Literature (2006), p. 153, n. 4.

‘. برای نمونه مقاله اسباب نزول ریپین، که هر دو نیز به لحاظ دیدگاه به هم نزدیک بوده و تجدید نظر طلب‌اند.

‘. مرحله سوم در این طرح با مرحله سوم در چینش فایرستون (جواز جنگ ابتدایی با حفظ حرمت ماه‌های حرام) تفاوت ظریف اما مهمی دارد.

‘. انتظار می‌رفت فایرستون به منابع قدیمی و کهن که به‌طور خاص به موضوع جهاد پرداخته‌اند مراجعه کند هم چون *السير الأوزاعي*؛ کتاب *الجهاد* ابن مبارک؛ *السير محمد الواقدي*؛ کتاب *الجهاد طبری* و... درحالی‌که به هیچ‌یک از این منابع مراجعه نداشته است.

‘. باب الجهاد؛ ما یسع منه و ما لا یسع (۱)، شماره ۲۱۰ - قال أبو حنیفة رحمه الله: الجهاد واجب علی المسلمین: إلا أنهم فی سعة من ذلك حتی یتناج إلیهم. فكان الثوری یقول: القتال مع المشرکین لیس بفرض، إلا أن تكون البدایة منهم، فحینئذ یجب قتالهم دفعا لظاهر قوله {فان قاتلوکم فاقتلوهم} (۲)، وقوله { وقاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة} (۳). ولكننا نستدل بقوله {یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار} (۴) (۵). وقوله { وقاتلوا فی سبیل الله} (۶)، وقوله { قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله} (۷)، وقوله { وجاهدوا فی الله حق جهاده} (۸) (سرخسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۱).

۱۸. تعبیر داخل گیومه برگرفته از مقاله جهاد، دائره المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۹، ص ۱۷ است.
۱۹. برخلاف انتظار که اصل کار، فقهی است متاسفانه اصلاً منبع فقهی دیده نشده است؛ نه تفسیر فقهی و نه اثر فقهی.
۲۰. مثلاً این که سؤال از جواز جنگ در ماه‌های حرام به دنبال حادثه‌ای بوده که به اشتباه از سوی مهاجران مسلمان رخ داده و پس از آن ماجرا مشرکان و کافران نه به جهت دریافت پاسخ صحیح بلکه به نیت وارد کردن عیب و قدح به مسلمانان مبنی بر قتال در ماه‌های حرام از آن سؤال کرده‌اند. ایشان به قسمت دوم یعنی وارد کردن طعن از سوی مشرکان قریش به محمد اشاره کرده، اما با استناد به نقلی که بیانگر عمدی بودن حمله است و وانمود کردن به اشتباه در تشخیص ماه حرام، گویا اشتباهی بودن آن را قابل قبول ندانسته و لذا آن را بیانگر دیدگاه گروه‌های جنگ‌طلب درون جامعه اسلامی دانسته که سعی در نادیده گرفتن حرمت ماه‌های حرام و مقابله با کسانی است که ملزم به حفظ سنت‌های عربی کهن درباره ماه‌های حرام‌اند. (نک: طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۴، طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۵۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۹).
۲۱. فایرستون معتقد است جواز جنگ دفاعی با آیه ۳۹ سوره حج، در همان آغاز هجرت داده شده بود، اکنون چه نیازی به ذکر دوباره آن با آیه ۱۹۰ سوره بقره است؟ مگر اینکه گفته شود ناظر به جنگ در محدوده حرم است که البته این آیه نسبت به این قضیه ساکت است.
۲۲. نگاه ریپین به سیره، لزوماً واکنشی برای تفسیر قرآن به قصد پرکردن فضاهای خالی و ناگفته آیات است.
۲۳. وی تاریخ گراست و معتقد است قطعیت سیره بیش از تفسیر است و مستقل از آن شکل گرفته است. نمونه درگیری او با جبهه کرونه و ریپین در این زمینه را می‌توان در مقاله هجرت او دید (نک: Rubin, 2003, p 28, 40-64).
۲۴. The aforementioned hadith regarding Muhammad's reaction upon seeing his mutilated uncle is found repeated also in the literature, but it is a hadith and not an exegetical comment made in response to the text of the Quran (Firestone, 1997, p 6, n 20).
۲۵. فایرستون ذیل توضیحات مربوط به آیه ۵ سوره توبه مشهور به آیه سیف این مطلب را به نقل از ابن جوزی آورده که: گفته شده این آیه، که بیش از سایر آیات به عنوان ناسخ آیات قرآنی دیگر که کمتر تهاجمی هستند به آن اشاره شده، ۱۲۴ آیه از قرآن را نسخ کرده است، از جمله انعام/۱۵۹ (p 15)؛ هم‌چنین بنگرید: (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۳۲۹).
۲۶. مغالطه پهلوان‌پنبه یا مغالطه حمله به مرد پوشالی (Straw man) از مغالطات مقام نقد است؛ که شخص وقتی با مدعایی مخالف است و آن را نادرست می‌داند، برای نشان دادن نادرستی آن از راه غیرمنطقی مغالطه استفاده می‌کند؛ در مغالطه پهلوان‌پنبه هیچ‌گاه دلیل و برهانی بر ضد مدعای نخستین مطرح نمی‌شود، بلکه ناقد مدعایی را که قدرت نقد آن را ندارد، کنار می‌گذارد و به جای آن یک مدعای سست و ضعیف را که توانایی نقد آن را دارد، به طرف مقابل خود نسبت می‌دهد و به جای رد کردن مدعای اصلی، به رد کردن این مدعای ضعیف می‌پردازد.
۲۷. به این دلیل که تعارضات آیات قرآن در این موضوع بدوی و قابل رفع است.
۲۸. از جمله روایت مشهور «امرتان اقاتل الناس..» که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد. (مالک بن انس، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن حنبل (بی تا)، ج ۴، ص ۸؛ بخاری، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۲؛ شافعی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۹۴؛ نووی، بی تا، ج ۳، ص ۱۷ و ...).
- از این روایت برداشت‌های متفاوتی شده، یک برداشت جنگ طلبانه که فایرستون هم ذیل آیه ۵ سوره توبه آن را به این کثیر نسبت داده می‌گوید مسلمانان پس از عبور از وضعیت ضعف و قلت، در صورت داشتن عده و عُدّه ملزم به جنگ هستند تا جایی که کفر را نبود و اسلام را فراگیر کنند و معنای ضمنی این سخن به‌طور طبیعی آن است که ابزار پیشرفت و توسعه اسلام جنگ بوده است، برداشت دیگر که مؤلف در همان جا به آن اشاره کرده اینست که مسلمانان بعد از اتمام ماه‌های حرام می‌توانند مشرکان را هر کجا که هستند بکشند یا به اسارت بگیرند، مگر اینکه به ضروریات دینی اشاره شده در آن

حدیث و احادیث مشابه آن پای بند باشند. برداشت دیگر که در مقاله فایرستون به آن اشاره نشده اینست که مراد از «الناس» در این روایت مشرکانی است که تجاوز از حد کرده‌اند و به عهود خود پای بند نبوده‌اند نه لزوماً هر کسی که اطلاق دشمن بر او صدق کند (محمد عماره، ۱۴۳۱، ص ۶۱).

^{۲۹} حیدر حب الله در کتاب «نظریه السنه فی الفكر الامام الشیعی»، به تفصیل راجع به دو گونه سنت یعنی محکیه و واقعیه سخن گفته، از نگاه ایشان سنت محکیه همان خبر واحد است که حجیت آن هم چون سنت واقعیه قطعی نیست و به همین خاطر قابلیت تشکیک دارد (مهدوی راد، ۱۳۶۲، ص ۷۶۴).

کتابنامه:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۲)، *نواسخ القرآن*، تحقیق: الدانی بن منیر آل زهوی، بیروت: مکتبه العصریه.
۳. ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰)، *معنای متن؛ پژوهشی در علوم قرآن*، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران: طرح نو.
۴. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱)، *صحیح البخاری*، بی جا: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
۵. پاکتچی، احمد (۱۳۹۰)، «جهاد»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۶. حیدر، حسن محسن (۱۴۲۷)، *اسباب النزول القرآنی تاریخ و حقائق*، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۷. رشید رضا، محمد (بی تا)، *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*، بیروت: دارالمعرفه للطباعه والنشر.
۸. زحیلی، وهبه (۱۹۹۸)، *آثار الحرب فی الفقه الاسلامی*، دمشق: دارالفکر.
۹. سرخسی، محمد بن احمد (۱۴۱۷)، *شرح کتاب السیر الکبیر شیبانی*، تحقیق: محمد حسن محمد حسن شافعی، بی جا: دار الکتب العلمیه.
۱۰. شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۳)، *کتاب الأم*، بی جا: دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
۱۱. شیبانی، احمد بن محمد بن حنبل (بی تا)، *المسند*، بیروت: دارصادر.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۵۳)، *قرآن در اسلام*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۴. طباطبایی، محمد علی (۱۳۹۳)، «روش و رویکرد فایرستون در معرفی اسلام؛ مرور، تحلیل و نقد یک کتاب»، *تفسیر اهل بیت (ع)*، شماره ۴.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیین فی تفسیر القرآن*؛ با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. مالک بن انس (۱۴۰۶)، *الموطأ*، تصحیح و تحقیق: محمدفواد عبدالباقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. عسقلانی، ابن حجر (بی تا)، *فتح الباری*، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.
۱۹. قاسم پور، محسن؛ شیرین کار موحد، محمد (۱۳۹۶)، «بررسی سندی و دلالی حدیث امرت أن أقاتل الناس...»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، دوره ۵۰، شماره ۱.
۲۰. قرضاوی، یوسف (۲۰۰۹)، *فقه الجهاد؛ دراسة مقارنة لأحكامه وفلسفته فی ضوء القرآن والسنة*، بی جا: مکتبۀ وهبۀ.
۲۱. محمد امین بن عمر (ابن عابدین) (۱۴۱۲)، *رد المحتار علی الدرر المختار*، بی جا: دار الکتب العلمیه.
۲۲. محمد عماره، ا.د (۱۴۳۱)، *حقائق و شبهات حول الحرب الدینیة و الجهاد و القتال و الارهاب*، قاهره: دارالسلام للطباعة و النشر.
۲۳. محمد منصور، عبدالقادر (۱۴۲۶)، *غزوات الرسول*، دمشق: دار غار حراء.
۲۴. موسی بن عقبه (۱۴۲۴)، *المغازی النبویه*، جمع تحقیق و دراسه: حسین مرادی نسب، بی جا: منشورات ذوی القربی.
۲۵. مهدوی راد، محمد علی (۱۳۶۲)، «پژوهش‌های حدیثی مسلمانان»، *دانشنامه جهان اسلام*، بی جا: به کوشش بنیاد دائره المعارف اسلامی.
۲۶. مهدوی راد، محمد علی؛ نیلساز، نصرت (۱۳۸۵)، «تاریخ‌گذاری تفسیر منسوب به ابن عباس: نقد روش تحلیل ادبی ونزبرو و ریپین»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، سال سوم، شماره دوم.
۲۷. نحاس، محمد بن احمد (۱۳۵۷)، *کتاب الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم*، مصر: المکتبۀ العالمیة.
۲۸. نکونام، جعفر (۱۳۸۰)، *درآمدی بر تاریخ‌گذاری قرآن*، تهران: نشر هستی نما.

۲۹. نووی، یحیی بن شرف (بی تا)، *المجموع شرح المهدب*، بی جا: دارالفکر.
۳۰. نیلساز، نصرت (۱۳۹۱)، «بررسی و نقد دیدگاه ونزبرو درباره گونه شناسی و سیر تاریخی تطور تفاسیر کهن با تکیه بر تفسیر مجاهد»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، سال ۴۵، شماره ۱.
۳۱. یوسفی غروی، محمد هادی (بی تا)، *موسوعه التاريخ الإسلامی*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
32. Bonner, Michael (2006), *Jihad in Islamic history; doctrines and practice*, Princeton university press.
33. Bowering, Gerhard (2001), *The Chronology and the Quran in EQ*, v. 1, Brill, Leiden -Boston- Koln.
34. Firestone, Reuven (1996), "Conceptions of Holy War in Biblical and Qur'ānic Tradition", *Journal of Religious Ethics*, Vol. 24, No. 1.
35. Firestone, Reuven (1997), "Disparity and Resolution in the Qur'ānic Teachings on War: A Reevaluation of a Traditional Problem", *Journal of Near Eastern Studies* 56 (1).
36. Firestone, Reuven (1999), *Jihad; the Origin of Holy War in Islam*, New York, Oxford: Oxford University Press.
37. Landau-Tasseron, Ella (ND), *Jihad in EQ*, v 3.
38. Peters, Rudolph (1979), *Islam and Colonialism, the Doctrine of Jihad in Modern History*, The Hague, Paris, New York: Mouton Publishers.
39. Rippin, Andrew (1988), "The Function of Asbāb al-Nuzūl in Qur'ānic exegesis", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*.
40. Rubin, Uri (2003), "The life of Muhammad and the Quran: the case of Muhammad's hijra," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, New York: Mouton Publishers .
41. Smith, Morton (1971), *Palestinian Parties and Politics that Shaped the Old Testament*, Columbia University Press.
42. Hjelm, Ingrid (2000), "The Samaritans and Early Judaism: A literary analysis", *England: Sheffield*, Academic Press.
43. Pietersma, Albert (1972), "Review of Palestinian Parties and Politics That Shaped the Old Testament by Morton Smith", *Journal of Biblical Literature*.
44. Cross, Frank Moore (2006), "A reconstruction of the Judean restoration", in *Presidential voices: The society of biblical literature in the twentieth century*, edited by James C Vanderkam and Harold W. Attridge, Atlanta: Society of Biblical Literature.

Critique of Firestone's View on Incompatibilities in the Quranic Teachings of Jihad

Maryam Velayati²

Mohammad Ali Tabatabaei³

Reuven Firestone, the American Islamist, is one of the Western scholars with a sympathetic approach to Islam. Among his main interests is just war in Abrahamic religions. This paper aims to review his thesis on the process of legislation of jihad in the Qur'an. He holds the view that Muslim Jurisprudents have developed a later evolutionary theory on this issue and attributed it to the Qur'an to solve the problem of disparity between the Qurānic verses on war. In contrast to this traditional view, Firestone suggests an inventive scenario which indicates that opposed Qur'anic verses on war refer to opposing groups in early Muslim society. This contribution tries to show the weak-points in Firestone's presuppositions, sources and methods of analysis.

Keywords: Reuven Firestone, Orientalist Critique, Jihad, Evolutionary theory of War.

². Assistant Professor of Quran and Hadith University, Tehran. (Responsible Author)
mvelayati7@gmail.com

³. Member of the Quranic and Hadith Research, Ahlul-Bayt Interpretation Institute (AS), Qom.
mataba2003@gmail.com